مفاهیم سیاسی

افکار عمومی و تبلیغات سیاسی

حبیب عشایری

قدمت افکار عمومی به قدمت تاریخ بشری است و به جرأت می توان گفت در تمامی اعصار و قرون و در تمامی اجتماعات بشری افکار عمومی درباره موضوعات مختلف شکل گرفته است. عبارت «صدای مردم صدای خداست» از کلیشه های رایج قرون وسطی است، اما شناخت افکار عمومی به شکل امروزی آن ماحصل تلاش اندیشمندان قرون اخیر است. به رغم تعاریف متنوعی که از افکار عمومی ارائه شده، تاکید بر «عمومی و همگانی بودن یک ایده و نظر» وجه مشترک تمامی آنها است. این ایده و نظر همگانی زمانی کاربرد می یابد که معطوف به «حکومت» باشد. «ویلیام تمپل» نویسنده انگلیسی در سال ۱۶۷۱ نوشت: افکار عمومی بنیاد و اساس هر حکومتی را تشکیل می دهد، در واقع می توان گفت که هر حکومتی به نسبتی که افکار عمومی از آن حمایت می کند قوی یا ضعیف می شود. بر این اساس افکار عمومی تنها زمانی دارای کارکرد واقعی خواهد بود که به موضوعات مبتلا به حکومت ها بپردازد و از این طریق نیروی خود را در جهت تایید یا نفی آن اعمال کند. در این حالت افکار عمومی دارای قدرتی تصور می شود که قادر به تاثیرگذاری بر حکومت خواهد بود. طبیعی است با چنین پشتوانه ای حکومت ها در پی کنترل افکار عمومی برآیند و از آن در جهت منافع سیاسی مورد نظر بهره برداری کنند. به عنوان نمونه جنگ عراق که مرحله فیزیکی آن در اواخر اسفند ۱۳۸۱ آغاز شد از سوی آمریکا و متحدانش «ائتلاف برای صلح» نام گرفت. آغاز این جنگ را در واقع می توان پایانی برای جنگ روانی طولانی مدتی دانست که از قبل علیه عراق آغاز شده بود. «برخورداری از سلاح کشتار جمعی»، «مخفی کردن آن» و «حمایت از تروریسم» به عنوان موضوعاتی که طی ماه ها قبل از حمله به عنوان خط تبلیغی آمریکا علیه عراق برگزیده شده بود دلایل اصلی این حمله را تشکیل می داد. این خط تبلیغی که از سوی دولتمردان آمریکا ترویج می شد از سوی ائتلاف رسانه ای پیگیری می شد. «ائتلافی که بر پایه پرنفوذترین نهادهای رسانه ای و معتبرترین موسسه افکارسنجی آمریکا بنا شده بود، فرصتی را در اختیار دولتمردان این کشور قرار داد که خط تبلیغی خود را به مهمترین موضوع افکار عمومی (طی ماه های قبل از جنگ) تبدیل کند. هدف گذاری های مرتبط با حمله به عراق از طریق شبکه تلویزیونی سی ان ان و روزنامه یو اس تودی انتشار می یافت و نتایج آن در نظرسنجی های موسسه افکارسنجی گالوپ اندازه گیری می شد.[۷] به نظر می رسد که در این ائتلاف سعی بر این بوده که همگام با سخنرانی ها و اظهارنظرهای سیاستمداران آمریکایی درباره حمله به عراق تحولات افکار عمومی نیز در این زمینه اندازه گیری شود. «براساس این عملیات، تحولات افکار عمومی از ژوئن سال ۲۰۰۲ مورد بررسی قرار گرفت و در فاصله های زمانی متناوب گرایش عمومی

نسبت به انجام این حمله ارزیابی شد. بررسی نمودارهای میزان حمایت عمومی مردم آمریکا از حمله به عراق در خلال نظرسنجی های انجام شده در ژانویه ۲۰۰۲ تا مارس ۲۰۰۳ نشان می دهد که ایده دشمن جلوه دادن عراق، با موفقیت پیش رفته است.»[۸] و یا در اثر تبلیغات سیاسی و انتخاباتی شارون بیشتر اسرائیلی ها پیش از انتفاضه مسجدالاقصی در سال ۲۰۰۰ میلادی تصور می کردند که او شخصیتی بی باک است که اگر به ریاست حزب لیکود و سپس نخست وزیری اسرائیل برسد قادر است امنیت را برای آنان تامین کند. بنابراین «نفس وجود رسانه های پرتوان ارتباطی که قادرند سرتاسر قاره ها را پوشش دهند قدرت را میان رهبران سیاسی، ملی و جامعه جهانی جابه جا خواهد کرد. از این رو بارون های جدید رسانه ای بی آنکه الزاماً چنین قصدی داشته باشند نقش افکار عمومی جهانی را در دنیا به طور ریشه ای تغییر می دهند.»[۹] بر این اساس افکارعمومی عبارت است از «برآیند گرایش ها و قضاوت های ذهن افراد یک واحد اجتماعی اعم از گروه، جمعیت و اجتماع و یا جامعه نسبت به یک جریان، فرد، سازمان، رویداد، پدیده و یا یک حکومت و . . . است.»[۱۰]

پی نوشت ها:

۷- جنگ عراق ائتلاف برای اقناع افکار عمومی، سهیلا خلجی

۸- جابه جایی در قدرت، الوین تافلر، ترجمه شهیندخت خوارزمی نشر نو، چ اول

۹- روابط عمومی رسانه ها و افکار عمومی در کنش متقابل، محمدعلی السستی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول ۱۳۷۶

۱۰- همان منبع

از بحران موشکی کوبا تا بحران موشکی کره

نوزایی جنگ سرد

سیروس غفاریان

بخش اول

بحران فعلی موشکی در شبه جزیره کره بر تئوری پایان جنگ سرد که با دکترین سیاسی «گورباچف» آخرین رهبر کشور شوراها که در قالب «گلاسنوست» (اصلاحات سیاسی) و «پرسترویکا» (بازسازی اقتصادی) سبب ساز آن شد، مهر باطل زد. این باور سیاسی که جنگ سرد دوره اش به پایان رسیده است از زمانی در اذهان بعضی از مفسرین سیاسی رسوخ کرد که در ۹ نوامبر ۱۹۸۹ به دستور گورباچف دیوار برلین شکسته شد و رژیم های توتالیتر جناح چپ یکی پس از دیگری در کشورهای اروپای شرقی سقوط کردند و رهبران کمونیست این کشورها داوطلبانه استعفا کردند و فقط در این میان «نیکلای چائوشسکو» رهبر رومانی تمکین نکرد و در جریان کودتای ارتش در دسامبر ۱۹۸۹ اعدام شد. اندیشه پایان یافتن جنگ سرد زمانی قوت بیشتر گرفت که در ۱۶ ژوئیه ۱۹۹۰ رهبر شوروی، اصل وحدت آلمان و عقب نشینی قوای نظامی شوروی را از آلمان شرقی و سایر کشورهای اروپای شرقی پذیرفت و در اول ژوئیه ۱۹۹۱ پیمان ورشو را منحل کرد. آن دسته از مفسران سیاسی که معتقد به اروپامحوری بودند و به بیان دیگر همه مسائل مهم جهان را از دریچه منافع قدرت های اروپایی و به ویژه اعضای ناتو (پیمان آتلانتیک شمالی) می دیدند، اظهار داشتند که عصر جنگ سرد پایان یافته است. دلیل آنها قبول عضویت اعضای سابق پیمان ورشو در «ناتو» و «اتحادیه اروپا» و ایجاد و گسترش همزیستی مسالمت آمیز در یک قاره و بالاخره ایجاد اروپای واحد با پول واحد بر طبق مصوبات کنفرانس «ماستریخت» بود. اما فروپاشی شوروی و سقوط رژیم های مارکسیستی در یمن جنوبی، آنگولا، اتیوپی و کم شدن نفوذ دولت جدید روسیه به رهبری «بوریس یلتسین» تعادل سیاسی بین المللی را به نفع اروپا و آمریکا برهم زد به طوری که همه مفسران از نظام یک قطبی در سیاست بین المللی سخن به میان آوردند. دخالت مستقیم آمریکا و متحدانش در خلیج فارس، افغانستان و عراق به این وضعیت جلوه بیشتری در عرصه سیاست بین المللی بخشید. این موقعیت جدید فدراسیون روسیه (اتحاد شوروی سابق) تحت ریاست بوریس یلتسین باعث نارضایتی کمونیست های سابق و حتی احزاب جدید ضدکمونیست در کشور شد. نابسامانی های شدید در چچن و نفوذ آمریکایی ها در آذربایجان و جمهوری های آسیای میانه که روسیه هنوز از آنها به عنوان حوزه و حریم امنیتی خود یاد می کند، قابل قبول نبود لذا بوریس یلتسین بیمار که به وسیله یک تیم جراحی قلب آمریکا مورد عمل جراحی قرار گرفته بود و قادر به کار نبود به وسیله «ولادیمیر پوتین» سیاستمدار جوان و پرانرژی که سال ها در سازمان KGB در آلمان شرقی کار کرده بود کنار گذاشته شد و شخصاً قدرت را به دست گرفت. استراتژی پوتین در سیاست خارجی بازگرداندن حیثیت و قدرت سابق شوروی و باور این موضوع بود که فدراسیون روسیه عظمت و قدرت دوران شوروی سابق را دارد. از این جهت بود که از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ چندین بار بزرگترین و قوی ترین موشک قاره پیمای جدید روسیه را با موفقیت آزمایش کرد. این موشک ها از غربی ترین نقطه روسیه یعنی بندر مورمانسک در کنار دریای بارنتز به شرقی ترین منطقه روسیه یعنی شبه جزیره کامچاتکا پرتاب می شد و مواضعی را که در فاصله بیش از ده هزار کیلومتر بود به درستی مورد هدف قرار می داد. در خلال آخرین آزمایش موشکی روسیه، پوتین اعلام کرد که قدرت رهگیری موشک های فدراسیون روسیه به حدی است که موشک های دشمن قبل از رسیدن به آسمان روسیه در فضا نابود خواهند شد. پوتین توانست از نظر سیاسی اقتصادی نیز موقعیت روسیه را با شرکت کشورش در جرگه هفت قدرت صنعتی تحت عنوان «گروه ۱+۷» به اندازه ای بالا ببرد که در خلال این کنفرانس ها، انتظارات سیاسی اقتصادی فدراسیون روسیه را در حضور قدرت های صنعتی غربی و ژاپن مطرح کرده و منافع این کشور را تامین و در تعیین سرنوشت و خط مشی سیاسی اقتصادی جهان اوایل قرن بیست و یکم برای خود سهم بسزایی داشته باشد. به موازات قدرت نمایی روسیه از نظر نظامی که باعث نگرانی مقامات پنتاگون شد، دستیابی کره شمالی به سلاح هسته ای از ۱۹۹۳ آغاز و در ۲۰۰۳ کامل شد و مسلح شدن سیستم پدافندی و آفندی این کشور به موشک های دورپرواز بالستیک که یک نوع آن را در ۱۹۹۸ مورد آزمایش قرار داد و این موشک توانست منطقه ای از اقیانوس آرام را هدف قرار دهد. بروز این واقعه باعث نگرانی ژاپن و کره جنوبی و ایالات متحده آمریکا شد به طوری که ایالات متحده آمریکا ضمن تماس های مکرر دیپلماتیک با مقامات جمهوری خلق چین و فدراسیون روسیه با تاکید بر آنکه جمهوری دموکراتیک خلق کره (کره شمالی) متحد سنتی و ایدئولوژیک آنها بوده و در دوران اوج جنگ سرد، فناوری ساخت سلاح هسته ای و موشک های بالستیک را آن دو کشور در اختیار کره شمالی گذارده اند، لذا بایستی روسیه و چین مقامات پیونگ یانگ را متقاعد سازند تا از تولید چنین سلاح هایی دست بردارند. از این جهت مقامات پیونگ یانگ قبول کردند که طی اجلاسیه شش جانبه (روسیه، چین، ایالات متحده آمریکا، کره شمالی، کره جنوبی و ژاپن) شرکت نمایند. این کنفرانس های شش جانبه به علل گوناگون از جمله دشمنی و وجود حالت نه جنگ و نه صلح بین کره شمالی و جنوبی و سابقه خصومت بین ژاپن و کره شمالی و جنوبی که در حکم زخم کهنه ای است که به دوران جنگ جهانی دوم و اشغال شبه جزیره کره توسط ارتش امپراتوری ژاپن مربوط می شود و بالاخره اختلاف دیرینه بین ژاپن و روسیه بر سر مالکیت ژاپن بر مجمع الجزایر کوریل و آن که مقامات کره شمالی نسبت به وعده های کره جنوبی و ایالات متحده نسبت به کمک های اقتصادی به جمهوری خلق کره (کره شمالی) در مقابل تعطیل کردن خط تولید سلاح های هسته ای و موشک های دورپرواز بی اعتماد بوده و حتی نسبت به تضمین های احتمالی امنیتی که به کره شمالی داده خواهد شد، سست باور شده اند نتیجه گردهمایی های شش جانبه به کلاف سردرگمی تبدیل شده است که باعث امتناع کره شمالی در اجلاسیه شش جانبه شده است. بحران در شرق آسیا وقتی شدت گرفت که در ۲۶ ژوئن ۲۰۰۶ مقامات دولتی پیونگ یانگ از طریق رادیو و تلویزیون به مردم کره شمالی اطلاع دادند که به زودی کره شمالی دورپروازترین موشک خود را آزمایش خواهد کرد. مقامات آگاه نظامی و سیاسی ایالات متحده اعلام کردند که موشک نسل جدید کره شمالی یک سلاح پدافندی نیست بلکه به منزله یک سلاح تهاجمی است که می تواند از طریق قطب شمال و آلاسکا هر منطقه از خاک آمریکا و حتی کالیفرنیا را هدف قرار دهد. مقامات نظامی در پنتاگون (وزارت دفاع) ایالات متحده اظهار داشته اند که این کشور سیستم های رهگیر در آلاسکا تا کالیفرنیا را آماده کرده است تا در صورت بروز هرگونه حمله هوایی، سیستم های رهگیر موشک های دشمن را در فضا منفجر کند. اعلام مقامات پیونگ یانگ درباره پرتاب چنین موشکی مقامات ژاپنی را نگران تر کرده است. «کویزومی» نخست وزیر ژاپن طی سفر به کانادا به ویژه ایالات متحده آمریکا محور مذاکرات خود را مسئله موشکی کره شمالی قرار داده است. شدت این بحران به حدی است که با بحران موشکی کوبا قابل مقایسه نیست زیرا در بحران موشکی کوبا که در ۲۲ اکتبر ۱۹۶۲ به شدیدترین وضع خود رسید کندی رئیس جمهور آمریکا دستورداد تا جزیره کوبا توسط نیروی دریایی ایالات متحده محاصره دریایی شود تا کشتی های روسی که حامل موشک های برد متوسط جهت نصب در کوبا بودند، نتوانند به ساحل کوبا برسند. در آن زمان آمریکایی ها به وسیله هواپیماهای جاسوسی U - 2 (یو-۲) به این موضوع پی بردند که در جزیره کوبا پایگاه های موشک های برد متوسط نصب شده که قادر است نه تنها شبه جزیره فلوریدا بلکه قلب خاک ایالات متحده را هدف قرار دهد. در آن زمان فیدل کاسترو به تازگی با انقلابی که منجر به سقوط حکومت «باتیستا» شده بود به عنوان متحد اتحاد شوروی در کوبا به حکومت رسید. این بحران طولی نکشید که پایان یافت زیرا مقامات آمریکایی قبول کردند که سکوهای پرتاب موشک های ژوپیتر خود را در خاک ترکیه که بخش های جنوبی خاک شوروی را نشانه روی کرده بود برچینند و اتحاد شوروی به رهبری خروشچف در ۲۸ اکتبر ۱۹۶۲ طی تماس تلفنی با کندی، تضمین امنیت کوبا و خودداری آمریکا از حمله به کوبا را خواستار شد و از این جهت اتحاد شوروی نیز پایگاه های موشکی خود را در کوبا برچید. از زمان به قدرت رسیدن کاسترو در جوار آمریکا، فعالیت های دیپلماتیک بین آمریکا و شوروی آغاز شد و طی مذاکرات وین که از ۳ تا ۴ ژوئن ۱۹۶۱ بین خروشچف نخست وزیر شوروی و کندی رئیس جمهور آمریکا صورت گرفت درباره همه مسائل جهان از جمله کوبا به توافق های اصولی رسیده بودند. تفاوت بسیار بارز بین بحران موشکی کوبا و کره شمالی در این است که اتحاد شوروی در طول حیات سیاسی خود از ۱۹۵۹ تا ۱۹۹۱ یعنی در مدت ۳۲ سالی که با فیدل کاسترو مناسبات بسیار نزدیک سیاسی و ایدئولوژیک داشتند فناوری تولید موشک های بالستیک و کلاهک های هسته ای را در اختیار کوبا قرار ندادند و علت آن که چین و اتحاد شوروی سابق فناوری تولید سلاح های هسته ای و موشک های دورپرواز را در اختیار کره شمالی قرار داده اند بایستی مناسبات بین الملل را از زمان آغاز جنگ سرد بررسی نماییم و پس از بررسی چگونگی تقسیم جهان به دو قطب متضاد و بروز جنگ کره به بحران های موشکی در خلال جنگ سرد بپردازیم تا به وضعیت فعلی برسیم.

■ جنگ سرد و مناسبات سیاسی بین المللی

واژه جنگ سرد پدیده ای بود که از پایان جنگ جهانی دوم به وسیله دولتمردان قدرت های بزرگ و بعضی از مفسرین سیاسی و روزنامه نگاران در فرهنگ علوم سیاسی برای خود جایی باز کرد. جنگ سرد در واقع به حالتی از صلح خصمانه گفته می شود که قدرت های بزرگ سیاسی - نظامی دنیا برای ایجاد رعب و وحشت در طرف مقابل سعی در مسلح کردن خود می نمایند. این جریان مسلح شدن همراه با نبردهای تبلیغاتی و جنگ روانی و بحران های منطقه ای است. اگر جنگ سرد را صلح خصمانه بدانیم می توانیم دوره «صلح مسلح» در فاصله ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ را که دو گروه از کشورهای اروپایی یعنی اتحاد مثلث و اتفاق مثلث (آلمان و طرفدارانشان در برابر فرانسه و متحدانشان) خود را به طوری مسلح کردند که توانستند با کوچکترین بهانه یعنی کشته شدن ولیعهد اتریش که جزء متحدین بود، جنگ گرم عالمگیر آغاز شود. جنگ سرد در واقع از زمان کنفرانس یالتا و سپس پوتسدام آغاز شد. در جریان کنفرانس یالتا که از ۳ تا ۱۱ فوریه ۱۹۴۵ در شبه جزیره کریمه با شرکت سران دولت های ضدمحور یعنی روزولت، چرچیل و استالین تشکیل شد که در تاریخ روابط بین الملل و دیپلماسی عمومی به کنفرانس محرمانه تقسیم جهان معروف است، چون متفقین پیروزی خود را بر هیتلر و امپراتوری ژاپن حتمی می دانستند، آنان ضمن آنکه متحد یکدیگر بودند ولی مذاکرات و گفت وگوهای پرخاشگرانه برای تقسیم مناطق اشغال شده در آینده را آغاز کردند. در یالتا روزولت از استالین خواست که علیه ژاپن در شبه جزیره کره وارد جنگ شود و قوای نظامی خود را در شمال مدار ۳۸ درجه عرض شمالی در شبه جزیره کره مستقر کند. روزولت نیز برای جلوگیری از هجوم احتمالی قوای شوروی به جنوب مدار ۳۸ درجه، قوای آمریکا را در جنوب این مدار مستقر کرد و در واقع صلح خصمانه دو ابرقدرت متحد بر سر نفوذ در کره آغاز شد و هر دو قدرت برای حفظ تعادل قدرت در کره می کوشیدند. چرچیل بعد از پایان جنگ جهانی دوم ضمن سفر به آمریکا در ایالت میسوری در ۵ مارس ۱۹۴۶، طی نطقی به نقشه های توسعه طلبانه شوروی در جریان کنفرانس یالتا حمله کرد و گفت که شوروی ها قرار بود که در شمال مدار ۳۸ درجه عرض شمالی واقع در کره قوای شکست خورده ژاپن را خلع سلاح و تسلیم خود گردانند و متحدین غربی یعنی ما و ایالات متحده در جنوب این مدار بقیه قوای ژاپن را که در کره مستقر بودند تسلیم گردانند ولی روس ها در شمال این مدار ماندند و اکنون پرده آهنین از بندر تریست (Trieste) در مرز یوگسلاوی و ایتالیا در جنوب تا شمال اروپا در لهستان، این قاره را به دو قسمت تقسیم کرده است و ما در مورد این تقسیم اروپا به دو بخش غربی و شرقی اعتراض کردیم. استالین در جواب گفت که کشورهای مجارستان، بلغارستان، رومانی، شرق آلمان، لهستان و چکسلواکی حریم امنیتی شوروی هستند و هر نیرویی که به قصد تصرف این مناطق اقدام کند توسط ما تارومار خواهد شد. روس ها و آمریکایی ها با استقرار در شمال و جنوب مدار ۳۸ درجه عرض شمالی عملاً شبه جزیره کره را به دو منطقه نفوذ تقسیم کردند و در واقع آغازگر بحرانی شدند که تا به حال ادامه دارد. ولی شکست ژاپن پس از به کار بردن بمب اتمی توسط ایالات متحده تعادل قدرت را به نفع آمریکا بر هم زد و باعث شد که در قضیه آذربایجان ایران که روس ها آن را اشغال کرده بودند، به اشغال آن خاتمه دهند و قوای خود را به پشت رود ارس عقب برانند. در تاریخ روابط بین الملل بعد از جنگ جهانی دوم برای اولین بار به ویژه در تاریخ جنگ سرد نوشته آندره فونتن از قول «برنارد باروک» دیپلمات بلندپایه آمریکایی و مشاور سابق روزولت در ۱۴ ژوئن ۱۹۶۴ این شیوه رقابت در مناسبات بین المللی را صلح خصمانه خواند و بعد از این بود که «والتر لیپمن» روزنامه نگار آمریکایی اولین کسی بود که صلح خصمانه را جنگ سرد خواند و سلسله مقالاتی در این مورد نوشت. او و مفسرین دیگر روی این نکته اصرار داشتند که هدف بزرگ جنگ سرد، ایجاد «موازنه وحشت» (Balance of Terror) و نهایتاً «توازن قدرت» (Balance of Power) است. زمانی که اتحاد شوروی در ۱۴ ژوئیه ۱۹۴۹ اولین بمب اتمی خود را آزمایش کرد طی همین سال بود که کمونیست های چین به رهبری مائو بر این کشور پرجمعیت مسلط شدند و متحد آمریکا یعنی ژنرال چیان کایشک مجبور به فرار به جزیره فورموز شد. توازن قدرت به نفع بلوک کمونیست در جهان درهم ریخت. ترومن رئیس جمهور آمریکا که در ۱۹۴۷ طرح کمک به ترکیه و یونان را به تصویب کنگره رسانیده بود، سیل کمک های نظامی و اقتصادی خود را به این دو کشور سرازیر کرد و در قالب طرح مارشال در بازسازی اروپای غربی شرکت کرد تا از نفوذ کمونیسم به این کشورها جلوگیری کند. دولت ایالات متحده آمریکا به اتفاق کشورهای اروپای غربی و کانادا برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم در غرب اروپا در ۴ آوریل ۱۹۴۹ پیمان ناتو (آتلانتیک شمالی) را ایجاد کرد و طولی نکشید که در ابتدای دهه ۱۹۵۰ کشورهای خاورمیانه به غیر از افغانستان وارد پیمان بغداد شدند (سنتو) که این پیمان با هدف جلوگیری از توسعه طلبی کمونیست ها و دست اندازی به مناطق نفت خیز خاورمیانه ایجاد شد. در همان زمان در شهر بانکوک پایتخت تایلند، کشورهای شرق آسیا پیمانی را به نام پیمان آسیای جنوب شرقی (سیتو) با شرکت استرالیا، زلاندنو، فیلیپین، پاکستان، تایلند و عضویت فعال کشورهای فرانسه، انگلستان و ایالات متحده در حالی منعقد کردند که کمونیست ها در شرق آسیا به ویژه ویتنام مدار ۱۷ درجه عرض شمالی را مرز بین دو کشور ویتنام شمالی و جنوبی قرار دادند و فرانسوی ها را طی شکستی در ناحیه «دین - بین - فو» (Bien - Dien - Phu) مجبور کردند که این منطقه را ترک نمایند و ویتنام شمالی تحت نظر حکومت «هوشی مین» درآمد و در شبه جزیره کره نیز کمونیست ها در شمال این منطقه توانستند تا مدار ۳۷ درجه عرض شمالی را اشغال نمایند. سه پیمان تدافعی ناتو، بغداد (سنتو) و سیتو در واقع در حکم یک کمربند تدافعی بود که از اروپای شمالی آغاز می شد و پس از گذشتن از جنوب روسیه در منطقه خاورمیانه، چین کمونیست را زیر نظر می گرفت تا بدین وسیله قدرت جهان کمونیسم تحت کنترل بلوک غرب درآید. به علت مسلح شدن آمریکا و سپس شوروی به سلاح هسته ای در ابتدای جنگ سرد، رهبری بلوک کاپیتالیست (سرمایه دار) یعنی آمریکا و رهبری بلوک کمونیست (اتحاد شوروی) از رویارویی مستقیم با یکدیگر همواره پرهیز می کردند و سعی می کردند با فروش اسلحه و بحران سازی در مناطق استراتژیک جهان و بالاخره با ایجاد بلوک بندی های نظامی تعادل قدرت را به نفع خود حفظ نمایند. زیرا درگیری مستقیم دو ابرقدرت به کار بردن سلاح هسته ای را اجتناب ناپذیر می کرد و نتیجه آن نابودی کامل یکی از طرفین و یا هر دو می شد. بی جهت نبود که «اوپن هایمر» پدر بمب اتمی آمریکا که یک فیزیکدان آلمانی الاصل آمریکایی بود می گفت: «بعد از سال ۱۹۵۰ مخرب ترین سلاح ها متعلق به دو قطب جهانی شوروی و آمریکا بود به طوری که موازنه قدرت به موازنه وحشت تبدیل شد. برای اردوگاه های شرق و غرب با صرفه نبود که دست به یک جنگ اتمی بزنند، چون این دو قدرت در حکم دو عقربی بودند که درون یک بطری قرار داشتند. به عبارت دیگر قدرت هسته ای اتحاد شوروی و ایالات متحده به دو عقرب می ماند که در استکانی در کنار هم جای دارند و هر کدام فقط به قیمت جان خود می تواند با نیش مرگ زای خود دیگری را از پای درآورد. در این صورت هیچ نفعی به چنین قیمتی نمی ارزد.» آندره فونتن معتقد بود که مهمترین مشخصه دائمی جنگ سرد بین شوروی و آمریکا ناشی از طبیعت این دو رژیم بود که یکی سوسیالیستی و دیگری کاپیتالیستی و هر دو در فکر جهانی کردن اندیشه خود بودند. می توان در حقیقت بیان کرد که جنگ سرد مظهری از مبارزه برای برتری حیاتی بین دو کشور بزرگ بود با مکانیسم های مختلف تبلیغاتی. گلوله های تبلیغاتی که دو طرف به یکدیگر شلیک می کردند، شعارهای تبلیغاتی هر یک از دو طرف بود. از جانب اردوگاه شرق گلوله های تبلیغاتی عبارت بودند از: رسالت جهانی مارکسیسم لنینیسم، انقلاب جهانی پرولتاریا، ایدئولوژی در خدمت منافع اقتصادی طبقه کارگر، کارگران جهان متحد شوید، عاقبت دیکتاتوری طبقه پرولتاریا جهان را فراخواهد گرفت، ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک سرنوشت دنیا را رقم خواهد زد و . . . از طرف دیگر یعنی غرب نیز الفاظ لیبرالیسم، دموکراسی، حقوق بشر، اومانیسم (انسان گرایی)، آزادی، رهایی از پشت پرده آهنین، آزادی اندیشه برای روشنفکران و . . . مطرح می شد. علت آنکه دو طرف نیش زهرآلود خویش را با بار تبلیغاتی به یکدیگر نشان می دادند، آن بود که بعد از پایان جنگ جهانی دوم به ویژه از ۱۹۵۰ به بعد دو بلوک صاحب مخرب ترین سلاح های هسته ای شدند. رادیو مسکو و رادیوهای کشورهای اروپای شرقی از یک طرف مدافع اردوی شرق و رادیوی اروپای آزاد در اروپای غربی نیز تا جایی که قادر بود شوروی و اروپای شرقی را زیر پوشش امواج تبلیغاتی خود قرار می داد. از جانب دیگر مسابقه تسلیحاتی شدید بین دو بلوک و مانورهای نظامی مکرر دو پیمان ورشو و ناتو و نشان دادن نیش زهرآلود خود به طرف مقابل دنیا و جو بین المللی را در حالت نه جنگ و نه صلح و در عین حال بحران رو به گسترش، جهان را در تب و تاب انداخته بود. سخن دیگر این که دنیا بستر واحدی بود که دو رویا (دو ایدئولوژی) در مقابل یکدیگر قرار گرفته بودند و هر کدام برای مردم جهان قرن بیستم مژده ناکجاآباد (آرمان شهر) (اتوپیا) می دادند که هرگز تحقق نیافت. اگر چند قرن به عقب برگردیم و نظریه سیاسی «توماس هابز» فیلسوف انگلیسی و «ژان ژاک روسو» فیلسوف فرانسوی را به دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم به واقعیت مناسبات بین المللی و سیاست جهانی در مقاطع مختلف پی خواهیم برد. این دو فیلسوف اعتقاد داشتند که: «کشورها پیوسته با یکدیگر در حال جنگ به سر می برند و تنها به مقتضیات در دوره های مختلف، میزان یا سهم چانه زدن و تحت فشار گذاشتن حریف یا طرف مقابل تغییر کرده است.» این نظریه نشان می دهد که در اروپا همزمان با زندگی فلاسفه فوق، چیزی به نام جنگ سرد عنوان نشده بلکه جنگ سرد را در قالب تحت فشار گذاردن طرف مقابل عملاً به کار می برده اند.

■ از جنگ کره تا بحران موشکی کوبا

بحران کره در واقع سومین بحران در ابتدای جنگ سرد بود. اولین بحران مسئله آذربایجان ایران در ۱۹۴۶ بود که در نتیجه اولین شکایتی که ایران از تجاوز شوروی در سازمان ملل متحد مطرح کرد بر سر قضیه آذربایجان بود. دومین بحران، محاصره برلین توسط قوای ارتش سرخ در ۱۹۴۸ بود که غربی ها به رهبری ایالات متحده با احداث چند خط هوایی (پل هوایی) و رساندن تجهیزات «لجستیکی» (Logistics) یعنی وسایل حمل ونقل، تجهیزات نظامی و مواد غذایی خط محاصره را عملاً از میان بردارند و سپس با نیروی زمینی پل های هوایی را تضمین امنیتی نمایند. در این دو بحران یعنی آذربایجان و برلین تهاجم روس ها توسط آمریکایی ها به سرعت پاسخ داده می شد و به عبارت دیگر در صحنه مخاصمات سیاسی نظامی بین المللی فشار سیاسی نظامی بیشتر از جانب آمریکا اعمال می شد و در این دو عرصه پرمخاطره توپ جنگ سرد در زمین اتحاد شوروی بود و استالین در مقابل آمریکا عقب نشینی می کرد. اما به علت آنکه در قضیه آذربایجان و محاصره برلین روس ها دچار شکست شده بودند استالین مصمم شد که گلوگاه آمریکا را در شرق آسیا یعنی شبه جزیره کره بفشارد و با قرار دادن توپ در زمین ایالات متحده توازن قدرت را به نفع شوروی به هم ریزد. شبه جزیره کره در شرق آسیا از نظر «ژئوپولتیک» برای روسیه و هم آمریکا یک منطقه حیاتی بود. بعد از آن که این نکته فاش شد که در جریان کنفرانس یالتا آمریکایی ها به رهبری روزولت این امتیاز را به روس ها دادند که قوای خود را به شمال مدار ۳۸ درجه عرض شمالی برسانند تا تسلیم آن دسته از نیروهای ژاپنی واقع در شمال این خط توسط ارتش سرخ انجام گیرد، عده ای از سیاسیون و نظامیان آمریکایی از جمله ژنرال «مک آرتور» و ژنرال «پاتن» با دادن هرگونه امتیازی به روس ها نه تنها مخالف بودند بلکه ژنرال پاتن پیشنهاد کرد که بعد از سقوط برلین چون روس ها به کلی از رمق افتاده اند باید با استفاده از فرصت، به قوای خسته روسیه یورش برده، کمونیست ها را به عقب برانیم. از آنجایی که روس ها به این موضوع آگاه شدند به دستور ژنرال آیزنهاور فرمانده کل نیروهای متفقین، ژنرال پاتن فرمانده ارتش سوم آمریکا مقیم اروپا عزل و به آمریکا فرستاده شد. پس از تسلیم ژاپن، روس ها به خاطر آن که شبه جزیره کره برای حفظ مرزهای شرقی روسیه در برابر هجوم های احتمالی مصونیت داشته باشد به رغم آنکه استالین مصوبات کنفرانس قاهره در ۲۶ دسامبر ۱۹۴۳ که با شرکت چرچیل، روزولت و مارشال چیان کایشک رئیس جمهور چین دایر بر اعطای استقلال به شبه جزیره کره بعد از پایان جنگ را قبول کرده بود، تصمیم گرفت که قوای شوروی را همچنان در شمال شبه جزیره کره نگه دارد. با آنکه در جریان کنفرانس یالتا در فوریه ۱۹۴۵ روزولت در مورد تقسیم شبه جزیره کره یک طرح موقتی ارائه کرد که طبق آن قوای شوروی در شمال مدار ۳۸ درجه عرض شمالی مستقر شود و قوای آمریکایی در جنوب آن و همچنین طبق توافقی که در دسامبر ۱۹۴۵ بین آمریکا، شوروی، انگلستان و چین (در آن زمان چین هنوز کمونیست نشده بود و رهبر آن ژنرال چیان کایشک بود) به عمل آمده بود، مقرر شد که فاتحین جنگ در استقرار یک حکومت دموکراتیک بکوشند ولی پس از پایان جنگ دوم استالین در این مورد تعلل می کرد زیرا به علل زیر شبه جزیره کره حریم امنیتی روس ها محسوب می شد. اولاً ایالات متحده ژاپن را اشغال کرده و در منطقه «اوکیناوا» پایگاه های نیرومند نظامی ایجاد کرده بود و چون قوای آمریکا همچنان در مجمع الجزایر فیلیپین مستقر بود بنابراین یک خط قوسی شکل بزرگ که ابتدای آن در آلاسکا آغاز می شد و پس از گذشتن از ژاپن و جزیره «فورموز» (Formose) تا فیلیپین و جزایر ماریان، برای ایالات متحده یک خط دفاعی و حتی نقاط تهاجمی در مقابل روسیه شوروی ایجاد کرده بود. ثانیاً روسیه جهت ایجاد یک خط دفاعی برای خود جزیره «ساخالین» را بعد از تسلیم ژاپن اشغال کرد و متعاقب آن مجمع الجزایر «کوریل» را که متعلق به ژاپن بود تصرف کرد تا بر جزیره هوکایدو که شمالی ترین جزیره ژاپن است اشراف داشته باشد. ثالثاً دولت شوروی حادثه تلخ جنگ روس و ژاپن که منجر به شکست روسیه در تنگه «تسوشیما» در ۱۹۰۵ شد و سپس ژاپنی ها در ۱۹۱۰ رسماً همه شبه جزیره کره را تصرف کردند فراموش نکرده بود. از جانب دیگر شبه جزیره کره به منزله دروازه ای است که به وسیله آن می توان بر بندر ولادی وستک و خاک منچوری و بخش شرقی راه آهن سرتاسری روسیه که از اروپا به ولادی وستک ختم می شود، دست یافت و ارتباط روسیه آسیا در بخش خاور دور را با مرکز روسیه قطع کرد. لذا استالین تصمیم گرفت که نه تنها شمال شبه جزیره کره را حفظ کند بلکه به کمک حزب کمونیست کره شمالی، حتی کره جنوبی را نیز اشغال کند.

نگاه سیاستمدار

پیامدهای سیاست شکست خورده

غسان الحطیب*

ترجمه: نیره محمودی

حمله غیرمترقبه فلسطینی ها به یک پست نگهبانی نظامیان اسرائیل در مرز نوار غزه تعجب چندانی را برنیانگیخت. این حمله در عوض بیانگر افزایش تدریجی و پایدار خشونت هایی است که پس از عقب نشینی یک جانبه اسرائیل از نوار غزه آغاز شد و در پی آن نیز اهالی غزه شاهد اشغالگری های اسرائیل بودند.

در حالی که هر یک از دو طرف مانند همیشه یکدیگر را در این مورد سرزنش می کنند، اسرائیلی ها را باید بیشتر مقصر دانست. خشونت های اسرائیل نه تنها در نوار غزه، بلکه در کرانه باختری نیز به طور مستمر و بدون توقف افزایش یافته است. ترورها و دستگیری ها که اغلب به کشتار - بیشتر شهروندان - ختم می شوند، نیز روندی صعودی به خود گرفته اند و نبرد توپخانه ای که یک ماه است به طور پیوسته ادامه دارد، زندگی اهالی غزه را به آتش کشیده است.

این خشونت ها همزمان با یورش و اشغال جدید توسط اسرائیلی ها به وقوع پیوسته است. یورشی که کاملاً تماس غزه را با جهان بیرون قطع کرد و هرگونه فرصت را برای بهبود زندگی اهالی غزه با درهای بسته مواجه ساخت. براساس گزارش آژانس های بین المللی حاضر در غزه به ویژه بانک